کیهان

خاک بشاگرد آدم را می گیرد

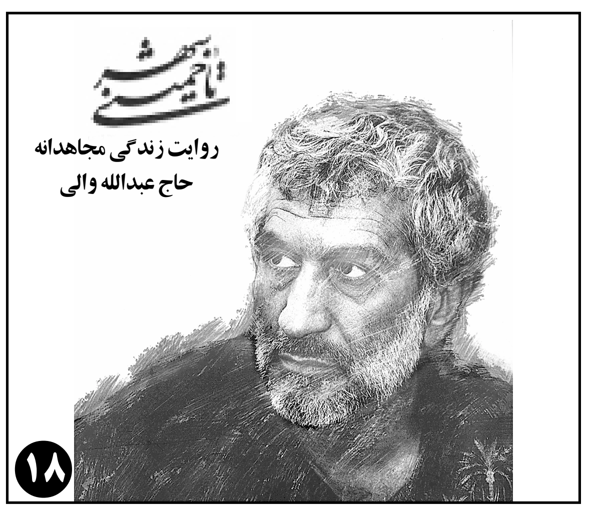

روایت زندگی مجاهدانه
حاج عبدالله والی

۱۸

بعد هم نفهمیدم چی شد که اومدن ریختن دور من و شروع کردن به بوسیدن. من نمی‌دونستم که بازار ماچ و بوسه تو بشاگرد رواج داره، خب من هم هنوز به شرایط بشاگرد عادت نداشتم و یک کم وسواسی بودم، اما روم نمی‌شد چیزی بگم. شروع کردن به ماچ کردن صورت من و می‌گفتن به، برار حاجی، خوش آمدی، برار حاجی! خلاصه ان قدر من رو بوسیدن تا حاجی سخنرانیش تموم شه. حاجی هم بهشون گفت: خودتون باید به امداد کمک کنید تا این جا آباد بشه، من قول می‌دم که کمکتون کنم و براتون مدرسه بسازم، به شرطی که نیروی کارگری از خودتون باشه، من هم اوستا بنا می‌فرستم و با کمک هم ان شاءالله از این وضع نجات پیدا کنیم. اون هایی هم که گرفتارن، بیان می‌بریمشون تحت پوشش و کمکشون می کنیم. حاجی قبلا هم به مردم ملکن کمک کرده بود و برای خودشون یه مسجد سنگی ساخته بودن.

حاجی اومد نشست تو ماشین. من هم مشغول خشک کردن صورتم بودم. حاجی وقتی من رو دید یه خنده‌ای کرد و هیچی نگفت. ماشین رو روشن کرد و راه افتادیم و رسیدیم به کهناب و بعد از کهناب هم رسیدیم به ربیدون. تیکه کهناب به ربیدون هم با این که با بیل و کلنگ درستش کرده بودن، اما خیلی طول کشید و بالاخره ساعت ده شب بود که ما رسیدیم به ربیدون. وقتی دیدم کمال نیک‌جو تو ربیدونه .خیلی خوشحال شدم. خب من و کمال همدیگه رو خیلی دوست داشتیم. کمال اومد جلو و من رو بغل کرد. من رو برد تو یکی از چادرها. چهار، پنج تا چادر حاجی زده بود اون جا. گفتم: کمال من هیچی نمی‌خوام.

افتادم تو چادر! گفت: حالا بگذار یه چای بهت بدم رو فرم بیای.

گفتم: فقط بذار من بخوابم، من هیچی نمی‌خوام، کمال! حاجی پدر من رو درآورد!

بعد هم به حاجی گفتم: من تهرون بیا نیستم، مگر هلی کوپتری چیزی بیاد، من دیگه این راه رو نمی‌رم.

گفت: به! داداش بریدی؟

گفتم: آره حاجی، واقعا بریدم.

یک کم که دراز کشیدم، کمال برام چای آورد، بعد از چای، حالم بهتر شده بود. برامون تن ماهی هم باز کردن و شام هم خوردیم و خوابیدیم. من تو چادر، پیش حاج عبدالله خوابیدم، از خستگی نفهمیدم کی خوابم برد.

صبح برای نماز که بیدار شدم، حس کردم یه چیزی داره روی ریشم راه می‌ره، با دست پسش زدم، دیدم رتیله! از جام پریدم، دیدم یکی هم روی ملافه داره راه می‌ره! از اون شب دیگه من تو چادر نخوابیدم. می‌رفتم عقب لندکروز می‌خوابیدم. عباس مرادی هم عقب ماشین می‌خوابید. پشه بیداد می کرد، ولی بهتر از رتیل بود.

برای نماز که بلند شدم، تازه تونستم کمی دور و برم رو ببینم و بفهمم کیا تو ربیدون هستن. اون موقع کمال وحمید عبدی و عباس مرادی و حاج هاشم و داداش و پسر عموش و اوس‌محمد و اوس رضا پارسائیان و حاج آقای فیلی تو ربیدون بودن. جواد واثقی و سلامی‌زاده هم بودن، که اون شب ربیدون نبودن. حدود هفت، هشت تا خونواده هم تو ربیدون زندگی می کردن.

نماز صبح رو که خوندیم، حمید و عباس چای رو درست کرده بودن. با نون‌های اسف‌انگیزی که از میناب می‌آوردن و اصلا نمی‌شد خورد، صبحانه رو خوردیم. بعد از صبحانه، حاجی گفت: بریم پایین زمین مسطحی که بچه‌ها توش فوتبال بازی می کنن، یه چاه بزنیم برای دستشویی.

همه بچه‌ها با هم راه افتادیم، بیل و کلنگ و منتول برداشتیم و شروع کردیم به کندن. من که کارگری نکرده بودم، تمام دستم تاول زد و شروع کرد به خون اومدن. گفتم: حاجی! بابا من بلد نیستم. دستم می‌سوزه.

حاجی هم که منتظر کارهای سخت بود، گفت: خیلی خب، بسه دیگه، من و فیلی می کنیم.

حاج عبدالله و آقای فیلی شروع کردن به کندن، ما هم خاک رو می‌بردیم. کار دستشویی تا غروب تموم شد و یه کاسه توالت هم گذاشتیم روش و دورش هم گونی کشیدیم و اون روز این مشکل بچه‌ها حل شد! ناهار هم به برنج رب زدیم، کمی قرمز شد و همون رو خوردیم.[1]

حاج محمود تقریبا در همان روز اول که در راه بود تعدادی از روستاها را مشاهده کرد، اکثر حرف هایی را که قبلا درباره بشاگرد شنیده بود و باور نمی کرد، با چشم دید. وقتی به گفته خودش با این که سواره است در آن مسیر پوست می‌اندازد، آن وقت مردم را می بیند که آن راه را در آن گرما پیاده و با پای برهنه می‌روند. گرسنگی مردم را باور کرده است، وقتی که در روستای کشپیری، خودشان چیزی برای ناهار ندارند، با بهت‌زدگی متوجه می‌شود که در تمام روستا آن‌ها هم که دارند، نان خالی می‌خورند. داراترها کشکی هم در کنار نان دارند یا «متوتا»[2] می‌خورند.

حاج محمود وقتی به ربیدون رسیده است و سختی کار بچه‌های آن جا و کارهای حاجی را دیده است، نظرش در مورد کار در بشاگرد عوض شده است و طور دیگری به برادر بزرگ‌ترش نگاه می کند. او از کودکی به حاجی علاقه داشته و احترام می گذاشته، اما حالا یک عظمت و بزرگی دیگری در وجود حاجی می‌بیند که او را بیشتر شیفته می کند.

از بچه‌های ربیدون آن‌ها که حاج محمود را می‌شناسند از آمدنش خوشحالند، اما آن‌ها که از دور او را دیده‌اند تصور دیگری دارند.

حاج محمود والی: حاج آقای فیلی قبل از من رفته بود ربیدون. ایشون قبل از این که بره بشاگرد چند بار من رو تو محل دیده بود و یه سلام و علیکی از دور داشتیم. من هم خب اون موقع که تو بانک بودم، یه کم ژیگول بودم، لباس‌هام رو ست می کردم. پیرهن و شلوار و کفشم به هم می‌اومد. سه، چهار دست کت و شلوار رو همیشه داشتم. پول هم درمی‌آوردم، خرج همین لباس و این‌ها می کردم، حاجی می گفت: خرج اتینا!

خب آقای فیلی من رو تو تهران این جوری دیده بود، وقتی که تو ربیدون شنیده بود که من می‌خوام بیام، گفته بود: وای! این جا دووم نمی‌آره، اون قیافه‌ای که ما دیدیم سوسولی بود، به درد این جا نمی‌خوره.

کمال هم گفته بود: فکر می کنی، محمود والی رو من می‌شناسم! بگذار بیاد، می‌بینی که دووم می‌آره.

موقعی که من و حاجی اومدیم، من با کت و شلوار نیومدم با یه لباس عادی اومدم و فرداش شروع کردم با بچه‌ها کار کردن و گفتن و خندیدن، این بنده خدا می‌دید، تعجب می کرد.[3]

حالا دیگر جمع بچه‌های بشاگرد جمع است، تعداد چادرها هم بیشتر شده و به بیش از ده چادر رسیده است. یک چادر بزرگ را انبار کرده‌اند و وسایل و آذوقه‌ها را در آن گذاشته‌اند، یک چادر بهداری و یکی داروخانه است. بچه‌های فرهنگی، چادر استراحت خود را با چادر فرهنگی یکی کرده‌اند و یک چادر بزرگ به پا کرده‌اند. در یک چادر حاج عبدالله و حاج محمود مستقرند و بچه‌ها هر چند نفر در یک چادر می‌خوابند. از کارهای اصلی، آماده کردن ساختمان‌های مقر جدید است که با کمک حاج هاشم آهنگر و همراهانش شروع شده است. حاج محمود همراه بقیه به کار مشغول می‌شود. حاج محمود هر جا که کاری از دستش برمی‌آید انجام می‌دهد، حتی دکتری!

حاج محمود والی: شب دوم، سومی بود که من تو ربیدون بودم. یکی اومد خواهش و تمنا که بیاین ما مریض داریم. سلامی‌زاده نبود، دیدم حمید عبدی کیف کمک‌های اولیه و داروها رو برداشت و گفت بریم، من هم شدم راننده. رفتیم روستای «ایرر»، حمید پرسید: مریضه کیه؟

بردنمون تو یه کپر، حمید مریض رو معاینه کرد و شروع کرد به قرص و شربت دادن.

گفتم: مگه تو دکتری؟

گفت: نه، ولی من کنار دکتر، دارو تحویل می‌دادم و یاد گرفتم، عادت کردم.

گفتم: اگه این جوریه که من بهتر دکتری بلدم. از فردا من هم دکتری می‌کنم!

من خیلی علاقه داشتم به پزشکی و از دکترها خیلی چیزها رو یاد می‌گرفتم. دیگه چند روز من و حمید دکتری می کردیم و قرص و شربت می‌دادیم تا سلامی‌زاده اومد. البته قرص و شربت‌های بی‌خطر و ویتامین و مقوی می‌دادیم مثل قرص سرماخوردگی، مولتی‌ویتامین، ب.کمپلکس، آمپول ویتامین سی و... عجیب بود که اکثر مریض‌ها هم با همین‌ها خوب می‌شدن![4]

دو ماه مأموریت حاج محمود تمام می‌شود و او می‌خواهد به تهران برگردد. برای ترک بشاگرد احساس عجیبی دارد که شباهتی با احساس ورودش ندارد. انگار تعلقی شدید به این خاک دارد. این برای خودش هم عجیب است که دل کندن از آن برایش سخت است.

حاج عبدالله سال‌ها بعد این حرف را می‌زند که «خاک بشاگرد آدم را می‌گیرد.» حاج محمود اما نمی‌داند جذب بشاگرد شده یا جذب حاجی. هر چه هست، دوست دارد باز برگردد، اما آیا فرصتش پیش می‌آید؟

حاج محمود والی: مأموریتم تموم شد برگشتم تهران و رفتم سر کار بانک. یکی، دو هفته تو بانک بودم که حاجی اومد تهران. گفت: مردش هستی بیای بشاگرد با من باشی؟

گفتم: آره.[5]

این جواب روزها بود در دل حاج محمود بی‌تابی می کرد و منتظر سؤال بود. آن‌قدر این جواب سریع بود که حتی حاج عبدالله هم تعجب کرد. حاج عبدالله می‌دانست که این قبول کردن چه کوهی از دردسرها و مشکلات را برای حاج محمود می‌آورد که حالا برادرش راحت قبول کرده بود. حاج محمود هم این را می‌دانست و چندین روز به همه مشکلات رفتن و ماندن فکر کرده بود و می‌دانست که از چه چیزهایی باید بگذرد. سخت بود، طوری که تصورش هم او را آزار می‌داد، اما هر چه بود همراه حاجی بود. حاج محمود آن روزها به یاد روزهای سخت انتخاب حاج عبدالله می‌افتد، که حاجی خیلی نگران بوده که نکند جبهه از بشاگرد واجب‌تر باشد؟ و آقای عسگراولادی از حضرت امام پرسیده بودند و ایشان جواب داده بودند که «همان جا بروند، بهتر است برایشان» و این جا بود که حاج عبدالله حرف امام را گرفت و نه تنها از دنیا، که از شیرینی جبهه‌ها و نزدیکی به شهادت که عاشقش بود، هم گذشت و به قول خودش در آن جا گم شد.

حاج محمود هم آن قدر به برادر بزرگش اعتقاد دارد که روزگار و سرنوشتش را به سرنوشت او گره بزند و با او به هر کجا که رفت برود.

همسر حاج محمود والی: حاج آقا عبدالله و محمودآقا خیلی عجیب همدیگه رو دوست داشتن. خب چون دختر عمو و پسر عمو بودیم و از قبل با هم رفت و آمد داشتیم، این مسئله رو حس می کردیم. بعد از ازدواج هم که دیگه کاملا حس کردم که این دو تا برادر چقدر به هم وابسته‌اند.

حاج آقا عبدالله همیشه می‌گفت: محمود دست راست و چپ منه.[6]

حاج محمود تصمیم به رفتن گرفته است. اولین مشکل، خانواده است. همسر حاج محمود و به نوع دیگری هم مادرش باید قبول کنند که پابه‌پای حاج محمود و حتی بیشتر از او ایثار کنند و از حق عادی زندگیشان بگذرند. آن هم وقتی فقط چند ماه از ازدواجشان گذشته است.

آن چه به همسر حاج محمود کمک می کند، این است که او هم والی است و حاج عبدالله را خوب می‌شناسد. از آن بالاتر حاج رضا والی، پدر ایشان و عموی حاج عبدالله، معمار بود و در شهرستان‌ها کار معماری می کرد و در نبودش حاج عبدالله همیشه به خانواده آن‌ها سر می‌زد. از آن جا که حاجی بزرگ‌تر است، همسر حاج محمود ایشان را عمو عبدالله صدا می‌زند و به چشم بزرگ‌تر به او نگاه می کند. این روابط باعث می‌شود تا سریع‌تر با شرایط جدید کنار بیاید.

همسر حاج محمود والی: حاج‌آقا عبدالله ده سال از ازدواجش گذشته است که رفت بشاگرد، ولی ما نه. همون ماه‌های اول زندگیمون بود که حاج محمود رفت بشاگرد. اون روزهای اول که ناآرومی می کردم، بهش گفتم: اگر از روز اول به من گفته بودی که من می‌خوام برم و اصلا تهران نباشم، من قبول نمی کردم که باهات ازدواج کنم! خب ما موقع حیات پدرمون هم از بودنش بالا سرمون محروم بودیم، سختم بود که شوهرم هم نباشه. ولی خب من اعتقادم از قدیم این بود که هر اتفاقی که برام می‌افته، چه بدش، چه خوبش، حتماً حکمتی توش هست و نباید ناراضی باشم.[7]

حاج محمود هنوز هم به همسرش و بقیه می گوید که این شش ماه را می‌رود و برمی گردد، اما هم خودش و هم همسرش متوجه شده‌اند که این رفتن دیگر برای ماندن است.

حاج محمود والی: وقتی می‌خواستم برم، به خانمم گفتم: برمی گردم.

گفت: نه تو دیگه نمی‌آیی. تو دیگه مثل عموعبدالله می‌شی و بشاگرد می‌مونی.

گفتم: نه بابا، می‌آم.

گفت: من می‌دونم، دیگه تموم شد.

عمو که دیگه نداشتیم، به عمه‌هام اعتراض کرده‌بود، ما هم خیلی به عمه‌هامون احترام می گذاشتیم و حرفشون رو گوش می کردیم. یکی از عمه‌ها گفته بود: غصه نخور، محمود برمی گرده. این نه از هیئتش دست می کشه نه از فوتبالش.

اما بازم خانمم گفته‌بود: نه، این محمودی که من می‌بینم از عموعبدالله دست نمی کشه.

خودمم راستش باورم نمی‌شد که دارم می‌رم بمونم. خیلی علاقه داشتم به این جو محل خودمون و دوستایی که داشتم. برنامه‌هامون همه مرتب بود که کی فوتبال داریم، کجا هیئت داریم.

خب باید از همه چیز دست می کشیدیم دیگه.[8]

رفتن حاج محمود به بشاگرد و چندماه به چندماه نبودن کنار خانواده، بدون امکان تماس، واقعا برای خانواده حاج محمود سخت است و همه اطرافیان هم به او حق می‌دهند، حتی خود حاج عبدالله.

طرف دیگر این سختی، برای حاج محمود است که اصلا بروز نمی‌دهد و شکایتی نمی کند، اما حاج عبدالله به آن هم واقف است و می‌داند که برادرش در چه حالی است. حاجی همیشه به این مسئله توجه ویژه دارد و سعی می کند به شیوه‌های مختلف روحیه او را بالا ببرد، نه تنها در مورد حاج محمود، برای همه پرسنل امداد بشاگرد.

حاج محمود والی: گاهی می‌شد که من دو، سه ماه نمی‌تونستم از بشاگرد برگردم تهران. همه آشناها و فامیل‌ها هم به حاجی ایراد می‌گرفتند که محمودرو بفرست تهران، اما کارهای بشاگرد طوری بود که اگر من نبودم حاجی اذیت می‌شد. نیرو برای کارهای بدنی و سخت زیاد بود اما کسی که بتونه وقتی حاجی نیست، این‌جا رو بچرخونه نبود. خب چرخوندن این جا هم خیلی شرط داشت. برای همین، حاجی دوست نداشت حتی یک هفته هم من برم مرخصی. خودش هم خیلی دلش می‌سوخت. خیلی! وقتی می‌خواست دل داریم بده، بالای سرم رو می‌بوسید و باهام صحبت می کرد، یا وقتی تو چادر می‌خواستیم بخوابیم، یا دراز کشیده بود. دستش رو دراز می کرد و می گفت: داداش بیا سرت رو بگذار رو دستم. بعد همون جوری که سرم رو دستش بود باهام صحبت می کرد. من با همون یه دونه داداش گفتن حاجی آروم می‌شدم و باز می‌موندم بشاگرد.[9]

ازطرف دیگر هم، حاج عبدالله همسر حاج محمود را با صحبت کردن و با محبت کردن نسبت به این شرایط بسیار سخت راضی می کرد.

همسر حاج محمود والی: ما خیلی نسبت به حاج آقاعبدالله نزدیک بودیم و محبت داشتیم. چون بالاخره بعد از فوت پدرمون، ایشون بزرگ خانواده بودن، ولی بالاخره گاهی روم نمی‌شد یه مطالبی رو بهش بگم؛ یا جلوش ناآرومی کنم. گاهی به خانم حاجی می گفتم: که آخه من تازه اول زندگیمه و این حرف‌ها.

حرف‌های من رو به حاجی انتقال می‌داد که بابا اینها گناه دارن، تازه اول زندگیشونه. حاج آقا می‌اومد خونه عزیز، پیش من و می گفت: عمو! ناراحتی!

خب خجالت می کشیدم چیزی بگم، می گفتم: نه، عمو، چیزی نیست هرچی شما بگید.

شروع می کرد باهام صحبت می کرد، می گفت: ما بریم یکی، دو سال دیگه اون جا بمونیم، یه سر و سامونی بهش بدیم، بعد برمی گردیم.

می نشست برام مفصل صحبت می کرد و از کارهاشون و وضعیت مردم می گفت که تو چه مشکلاتی هستند و کمک به اینها چقدر ثواب داره. می گفت: شما هم که این جا تحمل می کنید ثواب می‌برید و تو کار ما شریکید.

حاج آقا که صحبت می کرد، ناآرومی من تموم می‌شد و راضی می‌شدم.

تهران که می اومد حتما هر روز به ما سر می‌زد، چند بار هم تلفن می‌زد و حالمون رو می‌پرسید و اگه کاری داشتیم برامون انجام می‌داد. وقتی می‌خواست بره بشاگرد می گفت: پیغامی برای محمود نداری؟

می گفتم: نه، سلامتی.

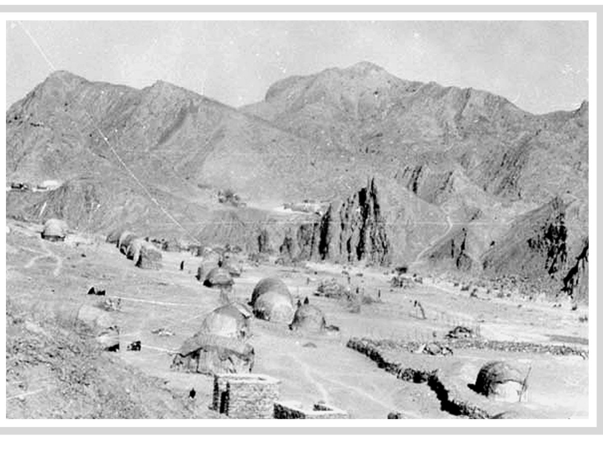

* دو ماه مأموریت حاج محمود تمام می‌شود و او می‌خواهد به تهران برگردد. برای ترک بشاگرد احساس عجیبی دارد که شباهتی با احساس ورودش ندارد. انگار تعلقی شدید به این خاک دارد. این برای خودش هم عجیب است که دل کندن از آن برایش سخت است. حاج عبدالله سال‌ها بعد این حرف را می‌زند که «خاک بشاگرد آدم را می‌گیرد.» حاج محمود اما نمی‌داند جذب بشاگرد شده یا جذب حاجی. هر چه هست، دوست دارد باز برگردد، اما آیا فرصتش پیش می‌آید؟

---

[1] مصاحبه با حاج محمود والی، میناب، ۱۳۸۸/۶/۲۸

[2] نوعی ماهی ریز و بدبو است که از جوی‌ها و مرداب‌های بشاگرد می گیرند و خشک می کنند.

[3] مصاحبه با حاج محمود والی، میناب، ۱۳۸۸/۶/۲۸

[4] مصاحبه با حاج محمود والی، میناب، ۱۳۸۸/۶/۲۸

[5] مصاحبه با حاج محمود والی، میناب ۱۳۸۸/۶/۲۸

[6] مصاحبه با همسر حاج محمود والی، میناب ۱۳۸۷/۴/۳۰

[7] مصاحبه با همسر حاج محمود والی، میناب ۱۳۸۷/۴/۳۰

[8] مصاحبه با حاج محمود والی، میناب ۱۳۸۸/۸/۲۷

[9] مصاحبه با حاج محمود والی، بشاگرد، ۱۳۸۶/۷/۱۲

«آگهی مزایده غیرمنقول»
شماره: الف-ب-۵۵۹-۹۱ نوبت دوم

وزارت نیرو
شرکت مدیریت منابع آب ایران
شرکت سهامی آب منطقه‌ای گیلان

شرکت سهامی آب منطقه ای گیلان در نظر دارد املاک زیر را از طریق مزایده کتبی بر مبنای بالاترین قیمت پیشنهادی با وضعیت موجود بصورت وکالت بلاعزل و تقبل رفع کلیه موانع احتمالی (شهرداری، اداره ثبت و...) و کلیه هزینه‌های مترتبه از جمله مالیات و عوارض به عهده خریدار، به صورت نقدی بفروش می‌رساند.

۱- قطعه زمین به مساحت ۲۱۵۸۹/۷۷ مترمربع از پلاک ثبتی ۲۰ و سنگ اصلی ۱۲ بخش ۴ رشت واقع در رشت- جاده سنگر- روبروی مجموعه ورزشی شرکت سهامی آب منطقه‌ای گیلان موضوع بخشی از سند قطعی غیرمنقول شماره ۱۴۱۵۶ مورخ ۱۳۴۱/۱۰/۱۹ (در شرف صدور دفترچه مالکیت) با وضعیت موجود، به قیمت پایه کارشناسی به مبلغ ۶۴/۷۶۹/۳۱۰/۰۰۰ (شصت‌وچهار میلیارد و هفتصد و شصت و نه میلیون و سیصد و ده هزار) ریال.

۲- ششدانگ عرصه و اعیان باغ مشجر به درختان زیتون به تعداد ۳۷۰۰ اصله به مساحت حدود ۲۰۵۰۰۰ متر مربع واقع در شهر منجیل- هرزویل (معروف به شهرک هرزویل) که بخشی از اراضی موصوف دارای اسناد قطعی غیرمنقول و برگه خلاصه انجام معامله که در دفتر املاک اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان رودبار به ثبت رسیده است با وضعیت موجود، به قیمت پایه کارشناسی به مبلغ ۷۸/۰۴۰/۰۰۰/۰۰۰ (هفتاد و هشت میلیارد و چهل میلیون) ریال.

۳- ششدانگ یک قطعه زمین مزروعی عرصه و اعیان به مساحت ۲۱۷۴۸ متر مربع بشماره پلاک ۶ مجزی شده از پلاک ۳ باقیمانده واقع در روستای اسکولک سنگ اصلی ۲۸ بخش ۲۰ گیلان شماره ثبت ۶۴۵۹ صفحه ۳۳۷ دفتر ۲۰/۷۹، با وضعیت موجود، به قیمت پایه کارشناسی به مبلغ ۲/۳۷۴/۸۰۰/۰۰۰ (دو میلیارد و سیصد و هفتاد و چهار میلیون و هشتصدهزار) ریال.

٤- ششدانگ عرصه و اعیان یک قطعه زمین به مساحت حدود ۲۹۳۶۱ مترمربع عرصه و ۱۳۰۰ متر مربع اعیان بانضمام امتیاز آب و برق واقع در روستای اسکولک به شماره پلاک ۴ مجزی شده از پلاک ۲ باقیمانده واقع در روستای اسکولک سنگ اصلی ۲۸ بخش ۲۰ گیلان به شماره ثبت ۶۴۵۸ صفحه ۳۳۴ دفتر ۲۰/۷۹ با وضعیت موجود، به قیمت پایه کارشناسی به مبلغ ۶/۶۲۲/۲۰۰/۰۰۰ (شش میلیارد و ششصد و بیست و دو میلیون و دویست هزار) ریال.

متقاضیان می‌توانند از تاریخ انتشار آگهی مزایده تا پایان وقت اداری ۱۰ روز (چهارشنبه ۹۱/۵/۱۱)، همه روزه به جزء ایام تعطیل از ساعت ۸ صبح الی ۱۴ عصر جهت کسب اطلاع و بازدید املاک مورد نظر و رؤیت اسناد مربوطه و اخذ برگه‌های شرایط شرکت در مزایده به نشانی: رشت- بلوار امام خمینی- شرکت سهامی آب منطقه‌ای گیلان واحد تدارکات مراجعه نمایند و یا با شماره تلفن ۶۶۶۰۹۱۳ تماس حاصل شود.

– مبلغ سپرده شرکت در مزایده برای ملک ردیف یک به میزان ۲/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال

– مبلغ سپرده شرکت در مزایده برای ملک ردیف دو به میزان ۲/۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال

– مبلغ سپرده شرکت در مزایده برای ملک ردیف سه به میزان ۱۲۷/۰۰۰/۰۰۰ ریال

– مبلغ سپرده شرکت در مزایده برای ملک ردیف چهار به میزان ۲۵۴/۰۰۰/۰۰۰ ریال

سپرده شرکت در مزایده به یکی از طرق زیر صورت می گیرد:

الف) ارائه یک فقره چک تضمینی قابل پرداخت در وجه شرکت سهامی آب منطقه‌ای گیلان (ارائه چک شخصی، چک پول، پول نقد و یا چک شرکتی به منظور سپرده شرکت در مزایده قابل قبول نمی‌باشد).

ب) ارائه ضمانتنامه معتبر بانکی

در صورت ارائه ضمانتنامه بانکی در وجه شرکت سهامی آب منطقه‌ای گیلان، حداقل مدت اعتبار از زمان برگزاری مزایده می‌بایست به مدت سه ماه و قابل تمدید باشد.

توضیحات:

الف) شرکت سهامی آب منطقه‌ای گیلان در قبول یا رد پیشنهادها مختار است.

ب) به پیشنهاد قیمتهای پایین‌تر از پایه کارشناسی برای زمین‌های فوق‌الذکر ترتیب اثر داده نخواهد شد.

پ) پیشنهادهای فاقد سپرده یا دارای سپرده کمتر از میزان اعلام شده، مخدوش، مبهم و مشروط مردود است.

ج) رعایت کلیه موارد مندرج در برگه‌های مزایده الزامی می‌باشد.

ه) شرکت کنندگان باید به سن قانونی انجام معامله رسیده و منع قانونی برای انجام معامله نداشته باشند.

د) کلیه پاکات حاوی پیشنهاد متقاضیان خرید املاک مزبور می‌بایست در پاکت در بسته حداکثر تا ساعت ۱۰ صبح روز یکشنبه مورخ ۱۳۹۱/۵/۲۲ تحویل دبیرخانه حراست و امور محرمانه گردیده و رسید اخذ شود و بازگشایی پاکات پیشنهادی رأس ساعت ۱۱ صبح همانروز یکشنبه مورخ ۹۱/۵/۲۲ در محل معاونت مالی و پشتیبانی شرکت سهامی آب منطقه‌ای گیلان به نشانی: رشت - بلوار امام خمینی- شرکت سهامی آب منطقه‌ای گیلان خواهد بود. لذا متقاضیان می‌توانند در موعد یاد شده در جلسه مذکور شرکت نمایند. بدیهی است عدم حضور متقاضی در جلسه یاد شده تحت هر شرایطی به هر دلیل اعم از موجه یا غیر موجه مانع انجام مزایده نخواهد شد.

شرکتهای حقوقی می‌بایست موارد زیر را ارائه نمایند:

۱ – آگهی ثبت شرکت، اساسنامه و آخرین تغییرات منتشره در روزنامه رسمی.

۲ – کد ملی مدیر عامل، کد پستی شرکت

۳- کد شناسه ملی شرکت، کد اقتصادی، آدرس، شماره تلفن و دورنگار شرکت.

۴- مشخص کردن صاحبان امضای مجاز شرکت.

۵- ضمناً کلیه اسناد مزایده می‌بایست ممهور به مهر و امضای صاحبان امضای مجاز شرکت باشد.

آدرس اینترنتی شرکت سهامی آب منطقه ای گیلان: www.GLRW.IR

آدرس اینترنتی مدیریت منابع آب ایران: www.WRM.IR

آدرس اینترنتی پایگاه ملی اطلاع رسانی: iets.mporg

شرکت سهامی آب منطقه‌ای گیلان

آگهی افزایش سرمایه شرکت مهندسی کارانس آریا سهامی خاص به شماره ثبت ۱۸۴۶۰۳ و شناسه ملی ۱۰۱۰۲۲۶۷۲۹۹

بموجب صورتجلسه مجمع عمومی فوق‌العاده مورخ ۹۱/۲/۱۳ سرمایه شرکت از مبلغ ۱/۰۵۰/۰۰۰ ریال به مبلغ ۲/۰۵۰/۰۰۰ ریال منقسم به ۲۰۵ سهم ۱۰/۰۰۰ ریالی با نام که تماما پرداخت شده از طریق نقدی تامین گردیده افزایش یافته و مبلغ ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال بموجب گواهی شماره ۷۳/۲/۲۶۸ مورخ ۹۱/۳/۳ بانک صادرات شعبه خواجه نظام‌الملک پرداخت گردیده است. ماده مربوطه اساسنامه به شرح فوق اصلاح و ذیل ثبت از لحاظ افزایش سرمایه در تاریخ ۹۱/۳/۸ تکمیل امضاء گردیده است.

اداره ثبت شرکتها و موسسات غیرتجاری
سازمان ثبت اسناد و املاک کشور

آگهی مزایده عمومی
شماره م ۱۲/ت/۹۱
شرکت مخابرات استان تهران
(سهامی خاص)

شرکت مخابرات استان تهران (سهامی خاص)

موضوع: فروش دستگاه ها و لوازم متفرقه موجود در انبار ۳۳
جهت کسب اطلاعات بیشتر به سایت شرکت مخابرات استان تهران WWW.TCT.IR مراجعه فرمایید.

روابط عمومی
شرکت مخابرات استان تهران

آگهی ابلاغ اجرائیه

محکوم له: مسلم حیدری به نشانی خیابان نواب شمالی- کوچه شهید حیدری- پلاک ۱۸

محکوم علیهم: ۱-عباس صفر انداقی به نشانی-قزوین خ مولوی- دهنه دیمج- پلاک ۱۰۵

۲-شرکت بسته بندی البرز به نشانی- تهران میدان ونک- خ ونک- نواورش ۴۸

در پرونده کلاسه: ۸۸۰۹۹۸۲۸۲۶۴۰۰۲۲۲ شعبه ۱۲۱ شورای حل اختلاف شهرستان قزوین به موجب درخواست اجرای حکم مربوطه به شماره ۹۱۱۰۰۹۲۸۲۶۴۰۰۰۸۲ و شماره دادنامه مربوطه ۹۰۰۹۹۷۲۸۲۶۴۰۰۲۹۱ محکوم علیه محکوم است به حضور در یکی از دفاتر رسمی و تنظیم سند رسمی انتقال مالکیت یک دستگاه خودروی پاترول به شماره ۸۳۳۲۶/ تهران ۴۱ از بابت اصل خواسته و مبلغ ۵۰/۰۰۰ ریال از بابت دادرسی در حق خواهان و نیم عشر دولتی درحق اجرا، لذا مقرر است محکوم علیه ظرف مدت ده روز از تاریخ انتشار آگهی مفاد آن را به اجرا بگذارد.

رئیس شعبه نمایشگاه اتومبیل ۱ (۱۲۱) شورای حل اختلاف شهرستان قزوین

آگهی ابلاغ اجرائیه

محکوم له: جمشید حدادی به نشانی قزوین خ فلسطین خ شهید سلطان آبادی بن بست صنوبر پلاک ۳۴ طبقه ۲- علیرضا اسعدی پور وکیل محکوم له(جمشید حدادی) به نشانی قزوین خ شهید بابایی ک ۷ پ ۲

محکوم علیه: سعید محمد علیخانی مجهول‌المکان

در پرونده کلاسه: ۹۰۰۹۹۸۲۸۲۴۷۰۱۰۵۸ شعبه ۳۷ شورای حل اختلاف شهرستان قزوین به موجب درخواست اجرای حکم مربوطه به شماره ۹۱۱۰۰۹۲۸۲۴۷۰۰۰۱۹ و شماره دادنامه مربوطه ۹۰۰۹۹۷۲۸۲۴۷۰۱۱۴۵ محکوم علیه محکوم است به پرداخت مبلغ ۳۸/۰۰۰/۰۰۰ ریال بابت خسارت وارده در حق خواهان و نیم عشر دولتی درحق اجرا، لذا مقرر است محکوم علیه ظرف مدت ده روز از تاریخ انتشار آگهی مفاد آن را به اجرا بگذارد.

رئیس شعبه ۳۷ شورای حل اختلاف شهرستان قزوین

مجله کیهان ورزشی
قدیمی‌ترین
مجله ورزشی
ایران شنبه هر هفته
بصورت سراسری
منتشر می‌شود

آگهی تصمیمات شرکت سهامی خاص راه و ساختمانی فارفم بشماره ثبت ۶۱۹ و شناسه ملی ۱۰۲۲۰۰۳۲۰۸۳

باستناد صورت جلسات مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده و هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۱/۲/۲ شرکت سهامی خاص راه و ساختمانی فارفم تصمیمات ذیل اتخاذ شد:

۱- رضا ذبحی کمند و بهروز ذبحی کمند و اکبر ذبحی کمند بعنوان اعضای اصلی هیئت مدیره بمدت دو سال انتخاب شدند.

۲- مهدی طیبی آذر بسمت بازرس اصلی و مهدی حیدرزاده بسمت بازرس علی‌البدل بمدت یکسال مالی انتخاب شدند.

۳- روزنامه کیهان جهت درج آگهی‌های شرکت تعیین شد.

۴- اکبر ذبحی کمند بسمت عضو و رئیس هیئت مدیره و بهروز ذبحی کمد بسمت عضو و نائب رئیس هیئت مدیره و رضا ذبحی کمند بسمت عضو هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت بمدت دو سال انتخاب شدند.

۵- امضای کلیه اسناد مالی، چکها، قراردادها و اسناد تعهدآور متفقاً با مدیرعامل و رئیس هیئت مدیره و در غیاب رئیس هیئت مدیره با نائب رئیس هیئت مدیره همراه با مهر شرکت معتبر خواهد بود.

۶- امضای ذیل ثبت دفتر مربوطه در تاریخ ۹۱/۴/۲۶ تکمیل شد.

مسئول ثبت شرکتهای ارومیه- مریم چراغی

آگهی افزایش سرمایه شرکت نخل بهارستان پردیس سهامی خاص به شماره ثبت ۲۶۶۰۹۲ و شناسه ملی ۱۰۱۰۳۰۴۱۶۲۴

بموجب صورتجلسه مجمع عمومی فوق‌العاده مورخ ۹۱/۱/۱۵ سرمایه شرکت از مبلغ ۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال به مبلغ ۱۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال منقسم به ۱۰/۰۰۰ سهم ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریالی بانام که تماما پرداخت شده از طریق نقدی و مطالبات حال شده تامین گردیده افزایش یافته و مبلغ ۴/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال بموجب گواهی شماره ۳۱/۰۳۷/۴۰۲ مورخ ۹۰/۱۲/۴ بانک تجارت شعبه کریمخان زند غربی پرداخت گردیده است. ماده مربوطه در اساسنامه بشرح فوق اصلاح و ذیل ثبت از لحاظ افزایش سرمایه در تاریخ ۹۱/۱/۲۹ تکمیل امضا گردیده است.

اداره ثبت شرکتها و موسسات غیرتجاری
سازمان ثبت اسناد و املاک کشور

آگهی مزایده

بدینوسیله به اطلاع عموم می‌رساند ششدانگ پلاک ثبتی ۱۹۸۸/۵۴۶۰ واقع در بخش۲ اهواز محدود به حدود:

شمالاً در پنج قسمت: اول به طول ۶/۲۰متر درب و دیواریست دوم غربی بطول۰/۵۰ متر سوم بطول ۱/۴۰متر چهارم غربی بطول ۰/۷۳متر دیواریست به راه پله و آسانسور اشتراکی پنجم به طول ۳/۱۵متر دیواریست اشتراکی با پلاک ۱۹۸۸/۵۴۵۹ ششم شرقی به طول ۳/۵۰متر پنجره و دیواریست و هفتم بطول ۳/۳۵متر درب و دیواریست به تراس اختصاصی.

شرقاً به طول ۳/۳۵متر دیواریست به فضای پلاک ۱۹۸۸/۱۷۶۱

جنوباً در پنج قسمت اول بطول ۵/۱۰متر دیواریست به فضای پلاک ۱۹۸۸/۳۴۴۵ دوم غربی به طول ۰/۳۰متر سوم به طول ۰/۸۰متر و چهارم که شرقی است به طول ۰/۳۰ متر پنجره و دیواریست به فضای هواکش اشتراکی و پنجم به طول ۷متر دیواریست به فضای پلاک مذکور.

غرباً به طول ۶متر پنجره و دیواریست به فضای خیابان به مساحت ۷۱/۳۷متر مربع

حقوق ارتفاقی طبق قانون تملک آپارتمانها است.

متعلق به آقای طاهر خضیری که در اثر عدم پرداخت بدهی به آقای عبدالحسین داجی که منجر به صدور اجراییه کلاسه ۸۹/۱۶۲۸۶ گردیده مزایده از مبلغ ۷۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال بابت مطالبات روز یکشنبه مورخ ۹۱/۵/۲۲ از ساعت ۹الی ۱۲ در محل اجرای ثبت اهواز برگزار می‌گردد. طالبین خرید می‌توانند در جلسه مزایده حاضر و در خرید شرکت نمایند.

پرداخت نیم عشر و حق حراج و بدهیهای مربوط به آب و برق و گاز مربوط به حق انشعاب اشتراک و مصرف و نیز بدهی مالیاتی و عوارض شهرداری اعم از اینکه آن رقم مشخص شده یا نشده باشد به عهده برنده است.

رئیس اداره ثبت اهواز- یوسفی

پرونده کلاسه ۹۰۰۹۹۸۲۸۲۶۵۰۰۱۶۰ شعبه نمایشگاه اتومبیل ۲ (۱۷۰) شورای حل اختلاف شهرستان قزوین دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۲۸۲۶۵۰۰۰۳۷

خواهان: آقای علیرضا مرادی محمودآبادی به نشانی قزوین محمدیه منطقه ۶ ک ۱۶

خواندگان:

۱- آقای حر مهاجری به نشانی قزوین مینو در شنبه بازار فاز ۲ لوازم خانگی پ ۲

۲- آقای امان اله هرندی زاده به نشانی قزوین. خ فردوسی شمالی. ک صدف. پ ۱۳

خواسته: الزام به تنظیم سند خودرو

«رای قاضی شورا»

درخصوص دعوای خواهان علیرضا مرادی محمودآبادی فرزند یحیی به طرفیت خوانده ۱-حر مهاجری ۲-امان اله هرندی زاده به خواسته الزام خوانده به تنظیم سند رسمی خودرو سمند به شماره ۴۸۹ م ۸۶ ایران ۵۵ با توجه به جمیع اوراق و محتویات پرونده و پاسخ استعلام از راهور به شماره- و اینکه خوانده باحضور در جلسه شورا اقرار به وقوع بیع نموده، لذا شورا با احراز وقوع بیع، دعوی خواهان را ثابت تشخیص و به استناد مواد ۱۰، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲ قانون مدنی حکم بر محکومیت خوانده به حضور در یکی از دفاتر اسناد رسمی و تنظیم سند رسمی خودرو سمند به نام خواهان صادر و اعلام می نماید و حکم بر تحویل ابزار و وسایل خودرو مذکور مطابق خواسته خواهان صادر رأی صادر درخصوص خوانده ردیف دوم حضوری و درخصوص خوانده ردیف اول غیابی و پس از بیست روز قابل واخواهی و ظرف مهلت بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدید نظر خواهی در محاکم عمومی حقوقی قزوین می باشد.

قاضی شورای حل اختلاف شعبه ۱۰۳ قزوین

آگهی فقدان سند

۳۸۸۱۶
۹۱/۴/۲۶

آقای پیروز پرهیزگار با تسلیم دو برگ استشهاد گواهی شده دفترخانه ۸۹ اهواز مدعی است که سند مالکیت ۳ دانگ پلاک ۱۴۹/ ۱۵۶۹ واقع در بخش ۳ اهواز در صفحه ۳۲۷ دفتر ۵ متمم ذیل ثبت ۵۰۴ بنام عبدالنبی سنگ تراش ثبت و سند مالکیت صادر و تسلیم گردیده و برابر سند قطعی شماره ۱۳۱۹۳۰- ۸۶/۲/۱۵ دفترخانه ۴۷ اهواز مع‌الواسطه انتقال قطعی یافته که بعلت جابجایی مفقود گردیده، لذا به دستور تبصره یک اصلاحی ماده ۱۲۰ آئین نامه قانون ثبت مراتب جهت اطلاع عموم یک نوبت آگهی می‌شود که هر کس مدعی انجام معامله یا وجود سند مالکیت نزد خود می‌باشد، می‌تواند ظرف مدت ده روز از تاریخ انتشار این آگهی اعتراض خود را به این اداره تسلیم دارد و در غیر اینصورت پس از سپری شدن مدت قانونی و عدم واخواهی سند مالکیت المثنی بنام مالک صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار ۹۱/۵/۳

یوسفی
رئیس ثبت شهرستان اهواز

۵/۸۸۱ م/الف